

وکالت در دعاوی

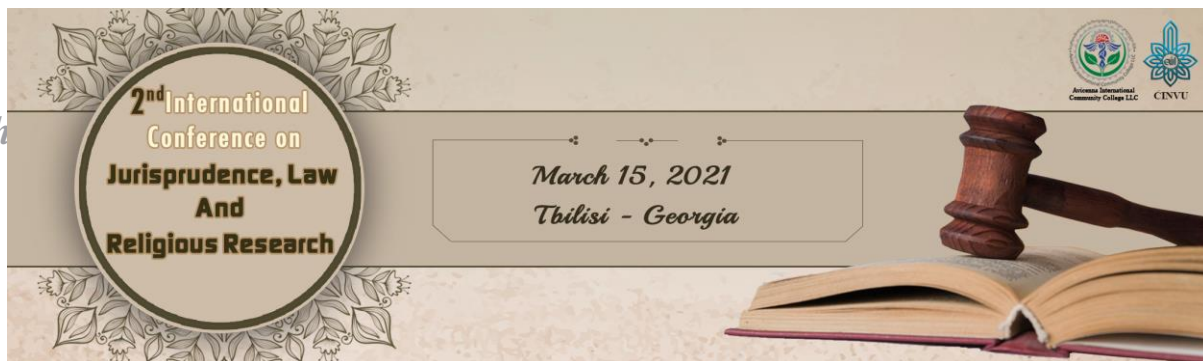
علی احمدی

دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق خصوصی

چکیده

اثر عقد وکالت اعطای نیابت است که نیابت را جوهره ی وکالت می نامند و قانون گذار نسبت به اعطای امر وکالت قوانینی را مقرر داشته که عقد وکالت جزو عقود جایز شمره میشود و امری است که یکی از طرفین به طرف دیگر نیابت انجام امری را می دهد، که لازمه ی انعقاد آن عقد قصد و رضای طرفین، داشتن اهلیت های لازم برای هر دو طرف یعنی موکل و وکیل و سپس موضوع عقد می باشد. که پس از تراضی طرفین تحقق عقد منوط به قبول صریح شخص وکیل می باشد و سپس اهلیت طرفین مورد بحث قرار می گیرد که هر دو طرف باید دارای اهلیت باشد مگر در مواردی خاص که در قانون مشخص شده باشد و در خصوص موضوع وکالت شرایطی که باید وجود داشته باشد شامل امکان انجام دادن موضوع وکالت توسط خود موکل، قابلیت نیابت دادن به شخص دیگر و معلوم بودن موضوع هر چند به اجمال می باشد و در خصوص اجرای وکالت، میتوان به سه صورت انجام گیرد که به شکل های اجتماع، استقلال و اطلاق می باشد و در آخر که عقد وکالت انحلال می یابد به دو صورت اتفاق می افتد که شامل فسخ و انفساخ می باشد که به ترتیب ارادی و غیر ارادی است.

کلمات کلیدی: وکالت، دعاوی، حقوق، حقوق خصوصی، وکیل، موکل



مقدمه

وکالت در وهله ی اول در لغت به معنی تفویض و واگذار نمودن است و در اصطلاح حقوقی ، وکالت عقدی است که به موجب آن یکی از طرفین ، طرف دیگر را برای انجام امری نایب خود میداند ، در محاکم ، اجرای عدالت بین اصحاب دعوا که به عهده دادرسان است و با همکاری یک سری از کارمندان دادگستری . اما انجام دقیق تر امور دادرسی نیاز به همکاری و همیاری افراد و اشخاص دیگری نیز میباشد که این افراد را تحت عنوان وکیل می شناسیم و مشاغل این دسته از افراد هر چند که آزاد به شمار می آید ولی قانون گذار برای آن ها قوانین ویژه ای را در نظر گرفته است .

مطابق با ماده ۶۵۶ قانون مدنی : وکالت عقدی است که به موجب آن یکی از طرفین طرف دیگر را برای انجام امری نایب خود می نماید .

اثر عقد وکالت اعطای نیابت است یا به عبارت دیگر نیابت جوهر وکالت است : بدین معنی که موکل اقدام وکیل را ، در انجام دادن اعمال حقوقی به منزله ی خود می داند و به او اختیار می دهد که به حساب و بنام موکل تصرفاتی کند . بنابراین وکیل نسبت به آثار اموری که انجام میدهد در حکم واسطه است ، آنچه که می کند برای موکل است . تعهد هایی که پذیرفته است بر موکل تحمیل می شود و اگر نفعی در بین باشد برای اوست .

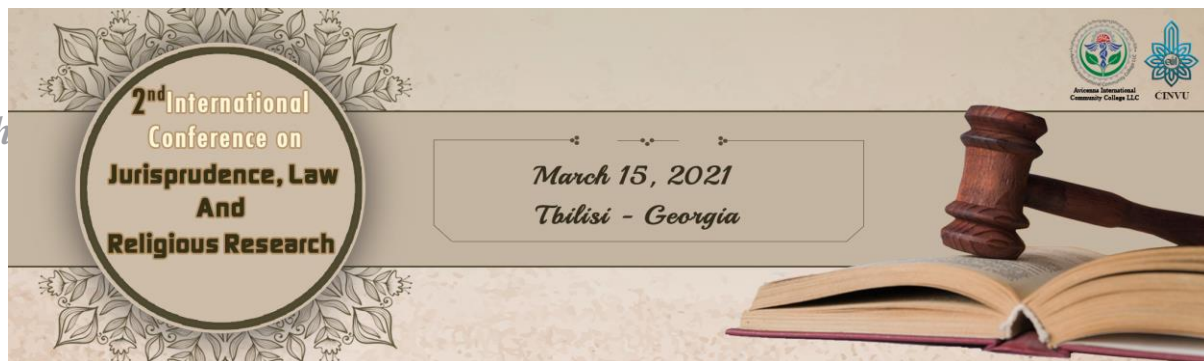
آیا تمامی اعمال حقوقی به نام موکل است ؟ به طور معمول عمل حقوقی را که وکیل انجام می دهد به نام موکل است یعنی در قرارداد از او نام می برد . تا طرف دیگر بداند با چه کسی پیمان می بندد . ولی گاهی نیز نام موکل پنهان می ماند و قرارداد به حساب موکل و به نام وکیل منعقد می شود . و او خود عهددار اجرای تعهد های ناشی از عقد می گردد . و مطابق با ماده ۱۹۶ قانون مدنی که مقرر می دارد : « کسی که معامله می کند آن معامله برای خود آن شخص محسوب است مگر اینکه در موقع عقد ، خلاف آن ثابت شود . مع ذلک ممکن است در ضمن معامله که شخص برای خود می کند تعهدی هم به نفع شخص ثالثی بنماید . »

در قانون تجارت نیز تشابه و ارتباطی نیز به ماده ذکر شده دیده میشود که در قانون تجارت نیز با اینکه حق العمل کار به اسم خود و به حساب آمر معامله می کند (ماده ۳۵۷ قانون تجارت)

شاید در اینجا نیز نیاز به طرح یک سوال باشد که : **آیا در روابط دیگری نیز به جز وکالت ، اموری دیگر نیز از قوانین وکالت پیروی می کند؟** قانونگذار جز در موارد استثنایی ، رابطه حق العمل کار و آمر را تابع مقررات وکالت در قانون مدنی می داند .

با وجود این ، چون طبیعت « نمایندگی دادن » ایجاب می کند که وکیل واسطه ی انجام عمل حقوقی و ایجاد تعهد برای موکل باشد ، خود عهددار امری نشود ، اینگونه قرارداد ها [منظور قراردادهایی که اسم پنهان بماند] که شخص به حساب دیگری و به نام خود معامله می کند ، باید در حکم وکالت شمرد .

نیابت در امور اعتباری و ارادی است :



ماده ۶۵۶ قانون مدنی که مقرر می دارد: « **وکالت عقدی است که به موجب آن یکی از طرفین طرف دیگر را برای انجام امری نایب خود می نماید.** » از ظاهر این ماده چنین بر می آید که موضوع وکالت ممکن است. انجام عمل حقوقی باشد. مثل فروش خانه، طلاق یا امور دیگری که در شمار اعمال مادی است. و برای موکل انجام می شود مانند تهیه نقشه یک بنا و ...

با وجود این باید پذیرفت که نیابت در اموری قابل استفاده و تصور است مه به اراده انجام شود، و آثاری را به بار آورد که وضع حقوقی موکل را تغییر دهد. وانگهی، پاره ایی از مواد مربوط به وکالت در صورتی معنی پیدا می کند و مفهوم می یابد که نمایندگی مربوط به عمل حقوقی باشد، برای مثال در ماده ۶۶۲ قانون مدنی آمده است که: « **وکالت باید ذر امری داده شود که خود موکل بتواند آن را بجا آورد وکیل هم باید کسی باشد که برای انجام آن امر اهلیت داشته باشد** » مفاد ماده در صورتی معنی پیدا میکند که وکالت ناظر به عمل حقوقی باشد زیرا تنها در این امور است که اهلیت موکل برای تصرف در اموال خود و اهلیت وکیل برای انجام دادن آن مطرح می شود.

نظر فقهای امامیه در مورد موضوع وکالت این چنین بر می آید: وکالت باید در امری داده شود که از نظر حقوقی آثاری برای موکل به بار آورد و در اصطلاح آنان "تصرف حقوقی" باشد.

درجه دخالت وکیل و متفاوت بودن آن :

درجه وکیل متفاوت است، ممکن است که ناظر بر ایجاب و قبول و امضای سندی باشد و یا اینکه به او حق تصمیم گیری، مذاکره کردن با شخص خاصی یا طرف معامله و ... و کار و انجام عملی در باب شرایط عمل حقوقی نیز به او واگذار شود. ولی جایی که شخص واسطه تنها وسیله اجرای دستور و اعلان اراده است. مانند کارمندان فروش بلیط نبایستی پیمان را وکالت نماید.

انعقاد عقد وکالت :

در بحث انعقاد وکالت، بحث ناظر بر شرایط درستی و نفوذ این قرارداد می باشد :
که در سه مبحث جداگانه مورد بحث و بررسی قرار می گیرد :

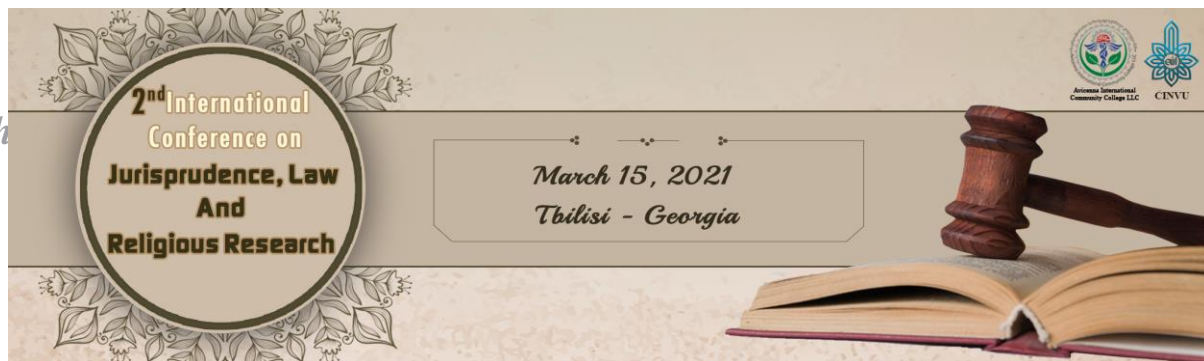
مبحث اول : لزوم ایجاب و قبول چگونگی اعلام و اثبات آن و قصد رضای طرفین

مبحث دوم : اهلیت های لازم برای موکل و وکیل

مبحث سوم : به شرایط موضوع وکالت و قلمرو آن و دارایی موکل پرداخته می شود

مبحث اول : ترازی

لزوم ایجاب و قبول : به پیروی از نظر مشهور در فقه که وکالت را عقد دانسته است. نویسندگان این قانون برای رفع هر گونه تردید، در ماده ۶۵۷ قانون مدنی افزوده اند که: « **تحقق وکالت منوط به قبول صریح وکیل است** » با وجود این نظریه "ایقاع بودن وکالت" در احکام این عقد، چه در فقه و چه در قانون مدنی بی اثر نبوده است و نشانه های بارز آن را به خوبی میتوان مشاهده کرد :



از آنجا که اثر مهم نیابت دادن به وکیل ماذون ساختن او در پاره ایی از تصرفات است، بسیاری از فقهایان در مفهوم « اذن » و « نیابت » را با هم مخلوط ساخته اند به نظر اینان وکالت صورتی خاص از اذن است که به شکل ایجاب و قبول داده می شود. و اگر حادثه ایی باعث بطلان یا انحلال عقد شود موجب از بین رفتن اذن عام نمی گردد. بنابراین وکیل می تواند که تا هنگامی که اذن باقی است در مال موکل تصرف نماید. (ماده ۶۸۱ قانون مدنی) نیز از این تحلیل را بدین عبارت پذیرفته است که « **بعد از اینکه وکیل استعفا داد مادامی که معلوم است موکل به اذن خود باقی است می تواند در آنچه وکالت داشته اقدام کند** »

و این در صورتی صحیح می باشد که وکالت مخلوطی از یک ایقاع (اذن) و یک عقد باشد و یا وکالت در زمره ایقاعات در آید.

شکل ایجاب: ایجاب وکالت نیز مانند قبول وکیل ممکن است به وسیله ی لفظ و نوشته یا فعل باشد و هیچ شکل خاصی برای نفوذ یا امکان اثبات آن وجود ندارد مانند اینکه ماموران دولتی نسبت به انعقاد قراردادهایی که لازمه اداره است، وکیل ضمنی هستند.

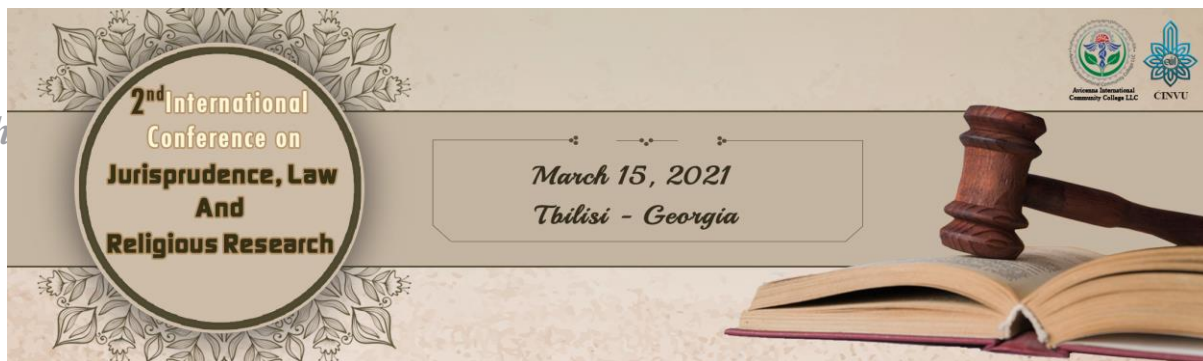
ولی با این وجود در مواردی که موضوع وکالت انجام عمل حقوقی است که انعقاد یا اثبات آن نیاز به تنظیم سند رسمی دارد وکالتنامه باید سند رسمی باشد. و هدف از تنظیم سند رسمی به طور معمول حفظ نظم عمومی و یا جلب توجه امضا کننده گان سند به آثار ناشی از آن است. در رسیدن به این هدف ها ملازمه با رسمی بودن وکالتنامه مبنای سند انتقال دارد.

مبحث دوم: اهلیت دو طرف

اهلیت موکل: عمل حقوقی به نام و به حساب موکل انجام می شود و سود و زیان آن عاید موکل خواهد شد، بنابراین اهلیت موکل برای اعطای نمایندگی با اهلیت ارتباط نزدیکی دارد.

نویسندگان قانون مدنی نیز با توجه به همین حقیقت، اهلیت موکل صلاحیت انجام دادن کاری که به وکیل واگذار می شود پیوند زده اند، به گونه ایی که معیار اهلیت موکل اهلیت انجام عمل حقوقی مورد وکالت است. چنانچه در ماده ۶۶۲ قانون مدنی آمده است که: « **وکالت باید در امری داده شود که خود موکل بتواند آن را انجام دهد ...** » مانند سفیه می تواند برای انجام امور غیر مالی مانند طلاق به دیگری وکالت دهد. اما اهلیت موکل در زمانی که نیابت داده می شود ضرورت دارد، ولی پس از آن تاریخ نیز، هرگاه عارضه ای اهلیت لازم برای عمل حقوقی مورد وکالت را از موکل سلب کند، عقد منحل می سازد. که ماده ۶۸۱ قانون مدنی در همین زمینه مقرر می دارد که: « **محجوریت موکل موجب بطلان وکالت می شود مگر در اموری که حصر مانع از توکیل در آنها نمی باشد ...** »

اهلیت وکیل: موضوع وکالت عمل حقوقی است و به همین جهت وکیل نیز باید برای آن کار دارای اهلیت باشد. در ناتوانی فرد مجنون و کودک که قوه تمیز نیافته است تردیدی وجود ندارد، زیرا اینان معنی عمل ارادی را نمی فهمند و از نظر روانی قادر به اجرای مورد وکالت نیستند. ولی در مورد صغیر ممیز و سفیه، (ممکن است گفته شود که، چون



مبنای حجر این گروه حمایت از آنان است و از بیم زیانکاری از تصرف در اموال خود محروم شده اند، پس اهلیت تصرف در مال دیگران را به وکالت دارند.^۱

در فقه امامیه صغیر حق وکالت کردن ندارد، ولی نظر مشهور فقها وکالت سفیه را پذیرفته است. در توجیه این نظر گفته شده است که سفیه مانند مفلس، ممنوع از تصرف در اموال خویش است. ولی میتواند به وکالت در اموال دیگران تصرف کند.

قانون مدنی در ماده ۶۶۲ مقرر می دارد که: «وکالت باید در امری داده شود که خود موکل بتواند آن را بجا آورد. وکیل هم باید کسی باشد که برای انجام آن امر اهلیت داشته باشد.»
بنابراین، چون سفیه در امور مالی اهلیت تصرف ندارد، وکالت انجام معامله را نیز نمی تواند بپذیرد ولی در امور غیر مالی و قبول تملکات مجانی اهلیت دارد.

موضوع وکالت:

از نظر فقهی در رابطه با «مورد وکالت»: (إنما تصح الوکاله فیما لا یتعلق غرض الشارع بإیقاعه من مباشر بعینه کالطلاق و البیع، و غیرهما من العقود و الایقات لا فیما یتعلق غرضه بإیقاعه من مباشر بعینه و مرجع معرفه غرضه فی ذلک و عدمه إلی النقل).^۲

ترجمه متن: (وکالت تنها نسبت به اموری صحیح است که عرض شارع به انجام آن توسط مباشر معینی تعلق نگرفته باشد مانند بیع و طلاق و دیگر عقود و ایقات، نه در مواردی که عرض شارع به انجام آن توسط مباشر یعنی تعلق گرفته است. تشخیص اینکه عرض شارع به چه چیزی تعلق گرفته است با مراجعه به روایات به دست می آید).^۳

شرایط موضوع وکالت:

۱. امکان انجام دادن آن به وسیله موکل
۲. قابلیت نیابت دادن به دیگری
۳. معلوم بودن موضوع هر چند به اجمال باشد

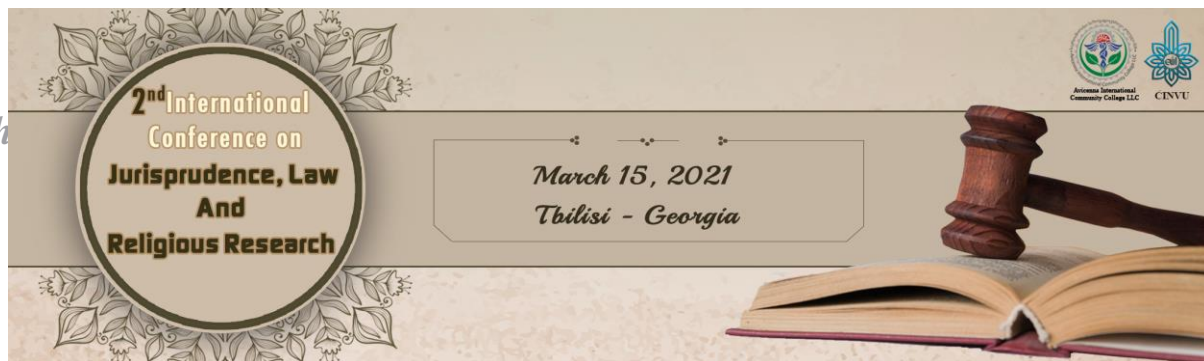
امکان انجام دادن به وسیله ی موکل:

با توجه به ماده ۶۶۲ قانون مدنی اعلام می کند که «وکالت باید در امری داده شود که خود موکل می تواند آن را به جا آورد...» بطور معمول این ماده برای اثبات اهلیت موکل در انجام دادن عمل حقوقی مورد وکالت مستند

^۱ مرحوم دکتر سید حسن امامی، ج ۲، ص ۲۱۶ و ۲۱۷

^۲ تحریر الروضه فی شرح اللمعه، علیرضا امینی _ سید محمد رضا آیتی، نشر طه، ص ۲۸۷

^۳ سید مهدی دامرزی، نشر طه، چاپ چهل و ششم، بهار ۱۳۹۹ فقه استدلالی



قرار میگیرد. چنانچه ورشکسته اهلیت معامله کردن را دارد، ولی توانایی تصرف در اموال خود را به لحاظ رعایت حقوق طلبکاران از دست داده است، و به همین جهت نیز نمی تواند به دیگری برای معامله ای نسبت به آن اموال و کالت دهد. باید توجه داشت که مقصود از توانایی موکل در انجام دادن کاری که نیابت می دهد این نیست که به جا آوردن آن نیاز به مقدمه و تمهید اسباب نداشته باشد، کافی است که تمهید مقدمه و اسباب نیز در حد توان او باشد. یعنی اینکه خود فرد توانایی حقوقی برای انجام آن معاملات را دارد.

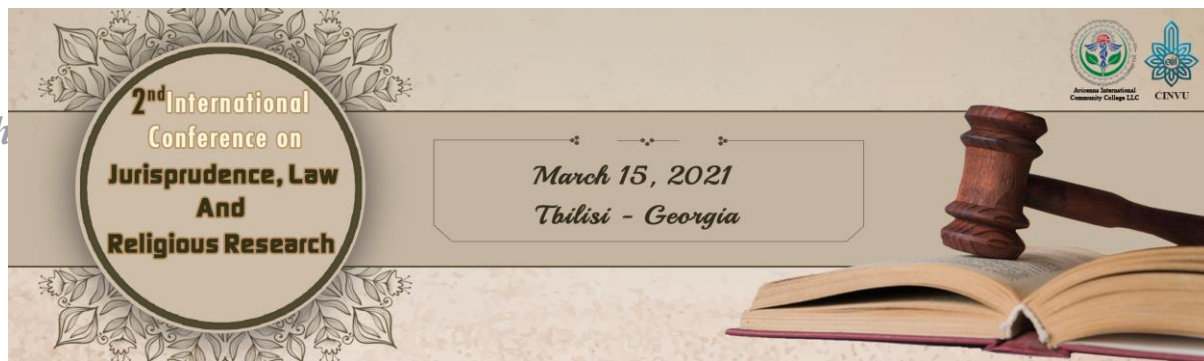
قابلیت نیابت: نیابت جوهر و کالت است. بنابراین و کالت در اموری امکان دادرد که مباشرت موکل در آن فردی نباشد و می تواند نیابت را واگذار کند. به بیان دیگر در اموری که سلطه موکل از شخصیت او جدا شدنی نیست، در اثر و کالت نمی توان این سلطه را به دیگری داد تا به نام موکل آن را اجرا کند.

معلوم بودن موضوع و کالت: عقد و کالت به منظور راهگشایی و رفع نیازها تشریح شده است. پس باید آن را د زمره عقود آورد که مبنی مسامحه است نه معامله.^۴ به همین جهت، معلوم بودن موضوع و کالت به طور کامل ضرورت ندارد. و از امور خاصی است که علم اجمالی به موضوع عقد برای نفوذ آن کفایت می کند. که ماده ۲۱۶ قانون مدنی مقرر می دارد: «**مورد معامله باید مبهم نباشد مگر در موارد خاصه که علم اجمالی به آن کافی است.**» یعنی همین که وکیل بداند که در چه اموری باید دخالت کند و حدود اختیار برای طرف قرارداد در دید عرف قابل تمییز باشد. باید آن را نافذ دانست، هر چند که اعمال حقوقی داخل در وظایف وکیل به تفصیل معلوم نشده باشد.

زمان انعقاد عقد و کالت: در مرودی که وکیل هنگام ایجاب و کالت در مجلس عقد حاضر است و آن را می پذیرد، درباره ی زمان وقوع عقد بحثی وجود ندارد، ایجاب و قبول پیوسته به یکدیگر است و دو طرف پیمان از نتیجه تراضی آگاه هستند.

ولی در حالتی که **وکالت به غایب** داده شود ممکن است این پرسش مرسوم و معروف به میان آید که زمان وقوع عقد چه لحظه ایی است؟ **زمانی که قبول اعلان می شود یا هنگامی که به آگاهی موکل می رسد؟** پاسخ کلی این پرسش را باید در قواعد عمومی معاملات بررسی کرد. لیکن این پاسخ هر چه باشد. در مورد وکالت بی گمان باید پس از اعلان قبول، عقد را محقق دانست.

^۴ «الوکاله عقد شرع للارتفاق و رفع الحاجه فینا سبه المسامحه ...» (محقق ثانی جامع المقاصد، ج ۱، ص ۴۹۰)



زیرا ماده ۶۵۷ قانون مدنی اینگونه مقرر می دارد که: « **تحقق وکالت منوط به قبول صریح وکیل است** » و با توجه به این ماده در وکالت همین که نیابت اعطا می شود موکل اختیار انجام عمل حقوقی را به وکیل می دهد. و به انتظار آگاه شدن از تصمیم وکیل نمی ماند. و سود موکل در این است که وکیل هر چه زودتر خواست او را اجابت کند و مفاد وکالت را به موقع اجرا گذارد. باقی ماندن بر اذن نشانه همین نتیجه است، و عرف نیز از مفهوم اعطای نیابت جز این نمی فهمد. در میان فقها و نویسندگان حقوق مدنی نیز هیچ کسی این ادعا را ندارد که برای اجرای وکالت، وکیل باید به انتظار آگاه شدن موکل از اراده ی او بماند.

وکالت با واسطه: اعطای نیابت به وکیل با توجه به شخصیت او انجام می شود، با وجود این موکل می تواند، شخصی را وکیل کند و به او اختیار دهد تا وکیلی برای موکل انتخاب کند، که این اختیار را « **حق توکیل** » می نامند. برای مثال: شخصی که دعوی در دادگاه دارد و وکلای متخصص و امین را در آن باره نمی شناسد، می تواند به معتمدی که در این باره آگاهی لازم را دارد وکالت دهد تا او وکیل را برای دفاع از آن دعوا انتخاب کند.

بدین ترتیب شخص می تواند به کسی وکالت دهد که او را نمی شناسد و اختیار تعیین وکیل را به دیگری بسپارد، بی گمان، دادن حق توکیل به وکیل اقدامی است خطرناک و به همین دلیل نیز بعضی آن را جایز نشمارده اند. هر چند قانون مدنی اعطای چنین حقی را به وکیل مجاز می داند. ولی برای پرهیز از هر گونه سوء استفاده و هشدار به موکل، وجود « **حق توکیل** » را خلاف اصل و نیازمند به تصریح موکل یا دلالت قرائن خاص اعلام می دارد.

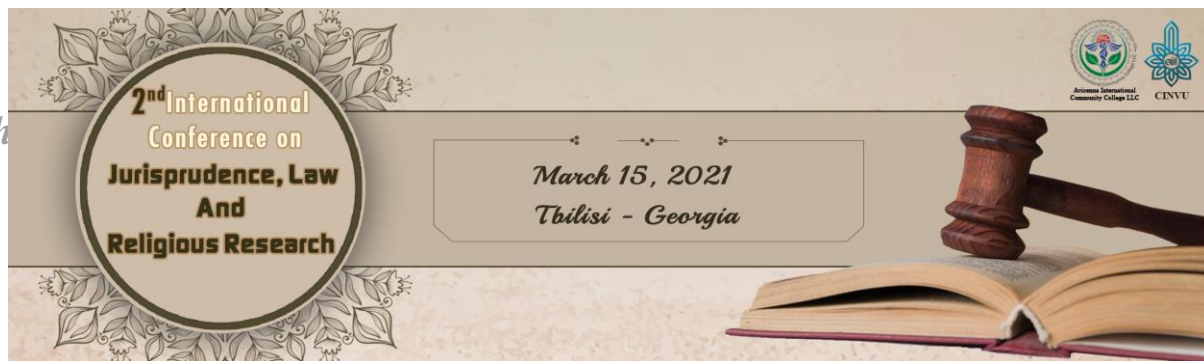
با توجه به ماده ۶۷۲ قانون مدنی آمده است که: « **وکیل در امری نمی تواند برای آن امر به دیگری وکالت دهد، مگر اینکه صریحا یا به دلالت قرائن وکیل در توکیل باشد** »

و همچنین در ماده ۶۷۳ قانون مدنی برای حمایت از موکل مقرر می دارد که: « **اگر وکیلی که در وکالت در توکیل نداشته انجام امری را که در آن وکالت دارد به شخص ثالثی واگذار کند، هر یک از وکیل و شخص ثالث در مقابل موکل نسب به خساراتی که مسبب محسوب می شود، مسئول خواهد بود** »
با توجه به ماده ۶۷۲ قانون مدنی این مبحث را بررسی می کنیم از نظر شهید اول و شهید الثانی

التوکیل

(لایجوز للوکیل إلا مع الإذن صریحا ولو بالتعمیم کاصنع ما شئت، اوفحوی^۵ کاتساع متعلقها بحیث تدل القرائن علی الإن له فیه کالزراعہ فی اماکن متباعدہ لا تقوم إلا بمساعدہ، و ترفع الوکیل فإن توکیله حیث یدل بفحواه علی الإذن له فیه. و حیث إذن له فی التوکیل فإن صرح له بکون وکیله وکیلا عنه، او عن الموکل لزمه حکم من وکله فیئغزل فی الاول بانغزاله، لانه فرعه، و بعزل کل منهما له، و فی الثانی لا ینعزل إلا بعزل الموکل، او بما ابطال توکیله. وإن اطلق ففی کونه وکیلا عنه او عن الموکل،

^۵ مطابق میباشد با ماده ۶۷۲ قانون مدنی



او تخیر الوکیل فی توکیلہ عن ایہما شاء اوجہ . و کذا مع استفادته من الفحوی ، إلا ان کونه هنا وکیلا عن الوکیل اوجہ .)

ترجمه و توضیح : وکالت دادن وکیل به دیگری

وکیل نمی تواند که دیگری را وکیل کند ، مگر با اذن صریح ، اگر چه با لفظی عام باشد . مثلا موکل به او بگوید : « هر چه میخواهی انجام بده » یا با اذن فحوی ، مانند وسیع بودن متعلق وکالت ، به گونه ایی که قراین موجود بر اذن وکیل در توکیل دلالت دارد : مانند کشاورزی دور از یکدیگر که انجام آن جز با کمک گرفتن میسر نیست و نیز بالا منزلت وکیل به حسب عرف و عادت از انجام کاری که در آن وکیل شده است . زیرا در این حالت ، وکیل کردن چنین شخصی به دلالت فحوی بیانگر ماذون بودن او در توکیل است .

هرگاه موکل به وکیل اذن در توکیل دهد چنانچه صراحتا به وکیل خود بگوید که وکیل وکیل ، وکیل از طرف خود وکیل یا شخص موکل است ، وکیل دوم ، حکم کسی را دارد که او را وکیل نموده است . بنابراین در صورت اول ، با انزال وکیل اول وکیل دوم نیز منعزل می شود ، زیرا وکیل دوم ، فرع وکیل اول است ، و نیز با عزل هر یک از موکل و وکیل اول نیز عزل می گردد . در صورت دوم ، وکیل دوم تنها با عزل موکل یا موقع امری که وکالت دوم را باطل می سازد ، منعزل می شود .

حال اگر موکل اذن در توکیل را مطلق بگذارد در این که آیا وکیل دوم ، از سوی وکیل وکالت دارد یا از سوی موکل ، یا اینکه وکیل اول مختار است او را وکیل هر کدام از آنها که مایل است قرار دهد ، چند نظر وجود دارد و نیز اگر وکالت در توکیل ، از اذن فحوی به دست آمده باشد همین احتمالات وجود دارد ، اگر چه در این فرض ، وکیل دانستن دومی از سوی وکیل اول بهتر است .

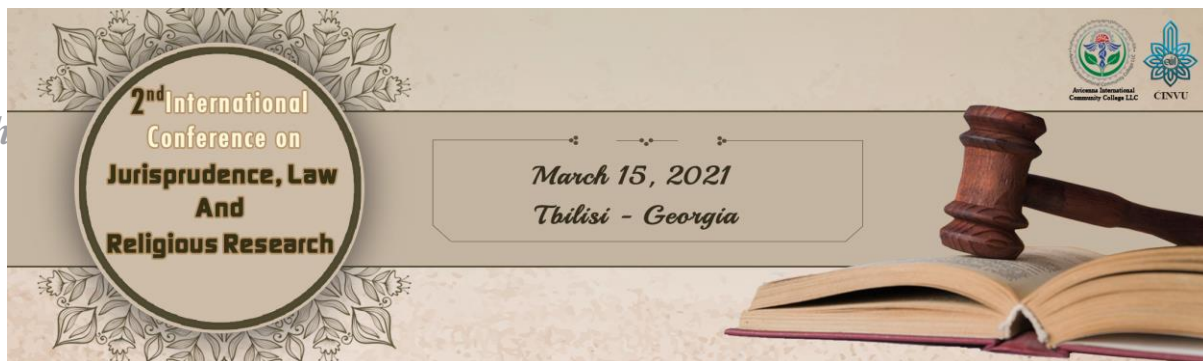
وکالت ظاهری : با این که وکالت عقدی است جایز و با عزل موکل منحل می شود (ماده های ۶۷۸ و ۶۷۹ قانون مدنی) قانون گذار ما را به منظور جلوگیری از ضرر های نامشروعی که یطالان اعمال حقوقی وکیل ناآگاه از عزل خود برای و شخص ثالث به وجود می آورد و ماده ۶۸۰ قانون مدنی مقرر می دارد که : « **تمام اموری که وکیل قبل از رسیدن خبر عزل به او در حدود وکالت خود بنماید نسبت به موکل نافذ است** » ^۶

وکالت فضولی :

در موردی که شخصی بدون داشتن وکالت از دیگری ، عمل حقوقی را به نام و به حساب او انجام می دهد . نمایندگی فضولی قابل تنفیذ است : یعنی ، آنکه به نام و به حسابش معامله ایی انجام گرفته است می تواند وکالت مورد ادعا را با اعلام رضای خود نافذ گرداند و نتیجه معامله را به حساب خود بپذیرد . ^۷

اجرای وکالت و چگونگی آن :

^۶ کتاب دوره مقدماتی حقوق مدنی بخش عقود معین ، دکتر ناصر کاتوزیان ، ج ۲ ، ص ۶۶
^۷ کتاب دوره مقدماتی حقوق مدنی بخش عقود معین ، دکتر ناصر کاتوزیان ، ج ۲ ، ص ۶۷



با پذیرفتن وکالت ، وکیل به طور ضمنی ملتزم به اجرای مفاد آن می شود ، وکیل می تواند هر گاه بخواهد استعفاء دهد و پیمانی را که با موکل دارد را بر هم زند ولی تا زمانی که رابطه حقوقی باقی است باید آن را محترم بدارد . از سوی دیگر ، اختیاری که وکیل از این راه به دست آورده است ناشی از تراضی با موکل و محدود به مفاد آن است . وکیل ، نایب و امین موکل است و بیش از هر چه باید در اندیشه حفظ منافع و رعایت مصلحت او باشد و حساب دوران وکالت را به او بدهد .

آیا وکیل میتواند خود طرف معامله قرار گیرد ؟

در موردی که وکیل مامور انجام معامله ایی شده است آیا می توان خود طرف معامله قرار گیرد به گونه ایی که به عنوان مثال به نیابت از طرف موکل بفروشد و به عنوان اصیل بخرد ؟ در صحت چنین معامله ایی از دو جهت تردید شده است :

۱. عقد از توافق دو اراده به وجود می آید : اراده کسانی که در پی منافع خویش هستند و هر کدام می خواهند تعهدی به سود خود به دست آورند . پس یک شخص نمی تواند دو طرف عقد قرار گیرد و با خود توافق کند .
۲. بر فرض اینکه امکان چنین توافقی وجود داشته باشد و از یک شخص دو اراده مستقل صادر شود . وکیل در صورتی می تواند طرف معامله قرار گیرد که موکل این اذن را به او داده باشد . زیرا ظاهر از اعطای نیابت فروش این است که وکیل به عنوان فروشنده در آن دخالت کند و خریدار اشخاص دیگر باشند .

اعطای وکالت در زندان : چنانچه موکل در زندان باشد ، یا معاون وی باید امضاء یا اثر انگشت او را در وکالت نامه تصدیق نماید . و باتوجه به تبصره ماده ۳۴ آمده است که در صورتی که موکل امضاء ، مهر یا اثر انگشت خود را انکار نماید دادگاه به این موضوع نیز رسیدگی خواهد نمود .

اجرای وکالت به وسیله توکیل به غیر :

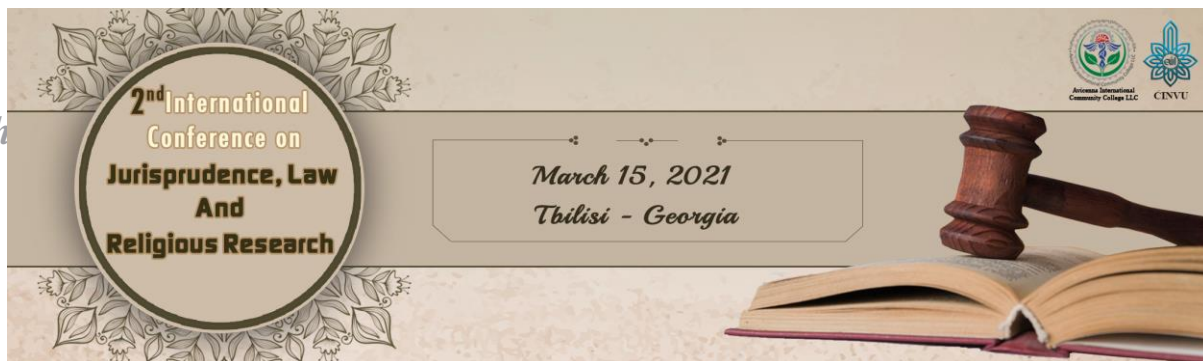
اختیاری که وکیل برای اجرای وکالت پیدا می کند . وابسته به اذن موکل و نیابت از طرف اوست و حق مستقلی به شمار نمی آید . و به همین جهت نیز نباید وکیل را مانند ولی و وصی ، صاحب حق انگاشت که می تواند برای آنچه خود اختیار دارد به دیگری وکالت دهد .

قانون مدنی در تائید همین مقرر می دارد که : « وکیل در امری نمی تواند برای آن امر به دیگری وکالت دهد

، مگر اینکه صریحا یا به دلالت قرائن وکیل در توکیل باشد »

قرینه ایی که مستند اختیار وکیل قرار می گیرد ممکن است در گفتار یا نوشتار موکل باشد . مانند اینکه گفته شود : وکیل من هستی تا به هر شکلی که مایلی مورد وکالت را انجام دهی .

تعدد وکیلان :



هرگاه دو یا چند نفر برای انجام دادن امری وکالت داشته باشند، اجرای وکالت ممکن است به یکی از سه صورت باشد:

(۱) اجتماع (۲) استقلال (۳) اطلاق

(۱) **اجتماع**: در صورتی که دو یا چند نفر به طور اجتماع وکیل باشند، «هیچ یک از آن ها نمی تواند بدون دیگری یا دیگران، دخالت در آن امر بنماید...» (ماده ۶۶۹ قانون مدنی) «در صورتی که یک نفر از آن ها فوت کند وکالت دیگری نیز باطل می شود» (ماده ۶۷۰ قانون مدنی) زیرا به تنهایی هیچ سمتی در وکالت ندارد.

(۲) **استقلال**: در صورتی که دو یا چند نفر به طور مستقل وکیل در انجام امری باشند، هر کدام به تنهایی می توانند آن را به جا آورند. (بند ۲ ماده ۶۶۹) ولی هرگاه هر دو نفر اقدام کنند، عمل کسی که زودتر مبادرت به اجرا کرده نافذ است و دیگری باطل. زیرا با انجام درست عمل حقوقی به وسیله نخستین آن ها دیگر موردی برای اجرای وکالت باقی نمی ماند. و در استقلال فوت و حجر و عزل یکی از آن ها تاثیری در اختیار وکیل دیگر یا دیگر وکیلان ندارد.

(۳) **اطلاق**: در موردی که وکالت به طور اطلاق به چند تن داده می شود مانند این است بطوری که موکل بنویسد شما برای اداره مزرعه یا فروش خانه خود وکیل کردم. ظاهر این است که تصمیم جمعی وکیلان را نافذ می دانند. به اضافه، اگر درباره حدود اختیار هر وکیل تردید شود، قدر متیقن این است که به طور استقلال حق اقدام ندارند. و باید همگام دیگران باشند.

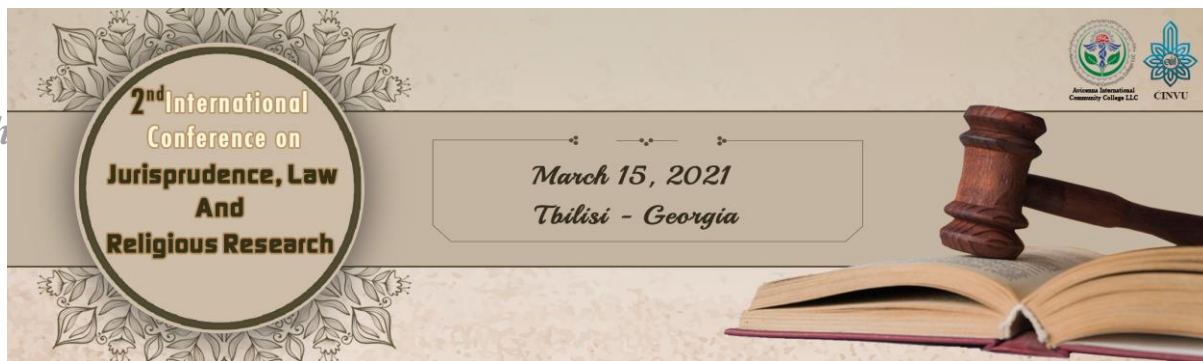
رعایت حدود وکالت:

حدود الوکاله

(لا يتجاوز الوکیل ما حد له فی طرف الزیاده و النقصان إلا ان تشهد العاده بدخوله فی الإذن کالزیاده فی ثمن ما وکل فی بیعه و النقیضه فی ثمن ما وکل فی شرائه بثنم معین ، لشهادة الحال غالباً بالرضا بذلک)^۸

ترجمه و توضیح: حدود وکالت: وکیل نمی تواند از حداقل یا حداکثر محدوده ای که برای او تعیین شده است تجاوز نماید، مگر این که عرف شهادت دهد که محدوده مورد تجاوز، داخل در اذن است، مانند افزودن ثمن کالایی که در فروش آن وکیل گردیده است، یا کاستن از ثمن کالایی که در خرید آن به ثمن معینی وکیل شده است. زیرا غالباً اوضاع و احوال، شاهد بر وجود رضایت نسبت به چنین کاری است.

^۸ ماده ۶۷۲ قانون مدنی: وکیل نمی تواند برای آن امر به دیگری وکالت دهد مگر اینکه صریحاً یا به دلالت قرآن وکیل در توکیل باشد.



بنابراین نیز هم با توجه به متن وکیل نباید از خود اذنی که به او داده شده فراتر رود و به کاری دست بزند که نیابت آن را نداشته است (ماده ۶۶۳ قانون مدنی)

و ماده ۶۶۷ قانون مدنی نیز چنین بیان دارد که « وکیل باید ... از آنچه موکل بالصراحه به او اختیار داده یا بر حسب قرائن و عرف و عادت داخل در اختیار اوست تجاوز نکند . »

ضمانت اجرای تخلف از این تعهد ، عدم نفوذ عمل حقوقی است که وکیل بدون داشتن نمایندگی انجام داده است .

حدود اختیارات وکیل دادگستری

موارد تصریحی در وکالت نامه

ماده ۳۵ : وکالت در دادگاه ها شامل تمام اختیارات راجع به امر دادرسی است جز آنچه را موکل استثناء کرده یا توکیل در آن خلاف شرع باشد ، لیکن در امور زیر باید اختیارات وکیل در وکالت نامه تصریح شود :

۱ . وکالت راجع به اعتراض به رای ، تجدید نظر ، فرجام خواهی و اعاده دادرسی

۲ . وکالت در مصالحه و سازش

۳ . وکالت در ادعای جعل یا انکار و تردید نسبت به سند طرف و استرداد سند

۴ . وکالت در تعیین جاعل

۵ . وکالت در ارجاع دعوا به داوری و تعیین داور

۶ . وکالت در توکیل

۷ . وکالت در تعیین مصدق و کارشناس

۸ . وکالت در دعوی خسارت

۹ . وکالت در استرداد دادخواست یا دعوا

۱۰ . وکالت در جلب شخص ثالث و دفاع از دعوی ثالث

۱۱ . وکالت در ورود شخص ثالث و دفاع از دعوی ورود ثالث

۱۲ . وکالت در دعوی متقابل و دفاع در قبال آن

۱۳ . وکالت در ادعای اعسار

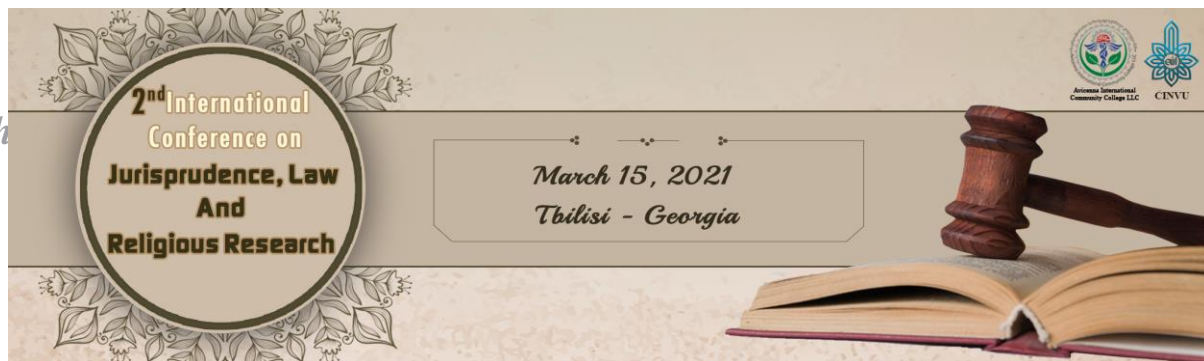
۱۴ . وکالت در قبول یا رد سوگند

تبصره ۱ : اشاره به شماره های یاد شده در این ماده بدون ذکر موضوع آن ، تصریح محسوب نمی شود .

تبصره ۲ : سوگند ، شهادت ، اقرار ، لعان و ایلاء قابل توکیل نمی باشد .

انحلال وکالت :

موارد انحلال وکالت :



وکالت عقدی است جایز وانگهی ، این عقد بر مبنای اعتماد و تکیه بر شخصیت طرف های متقابل بسته می شود . پس طبیعی است که به خواست هر یک از دو طرف یا فوت یا حجر یکی از آنان منحل شود .

ماده ۶۷۸ قانون مدنی در این باره اعلام می کند : « **وکالت به طریق ذیل مرتفع می شود : ۱) به عزل موکل ۲) به استغفای وکیل ۳) به موت یا جنون وکیل یا موکل** » البته بر این موارد باید « سفه » و از بین متعلق وکالت را نیز افزود . (مواد ۶۸۲ و ۶۸۳ قانون مدنی)

در ارتباط با این ماده در متون فقهی آورده شده است که : **(انقضاء الوکاله : ... و حیث کانت جائزه تبطل بالموت و الجنون و الإغماء ...)**^۹

ترجمه متن : « از آنجا که وکالت عقدی است جایز ، مرگ ، جنون یا بیهوشی وکیل یا موکل باطل می شود . »^{۱۰}

موارد انحلال وکالت :

موارد انحلال وکالت را می توان به دو گروه تقسیم کرد : ۱) موارد فسخ ۲) موارد انفساخ

۱) موارد فسخ ، که به اراده ی وکیل یا موکل انجام می شود . وجه تمایز این گروه در لزوم اعلام فسخ است . که منتهی به انحلال وکالت می شود و در هیچ صورتی به صورت قهری و خود به خود انجام نمی پذیرد .

۲) موارد انفساخ ، که بدون احتیاج به تصمیم خاص و به حکم قانون انجام می شود ، مانند حادثه فوت یکی از دو طرف که عقد را خود به خود منحل می کند . و البته پایان یافتن مدت وکالت نیز از این مورد است ، به عنوان مثال : اگر مالکی برای فروش ملک خود به مدت سه ماه به دیگری وکالت دهد ، تعیین مدت حق عزل را ساقط نمی کند ، ولی باعث می شود که پس از سه ماه نمایندگی وکیل ، بدون اینکه نیازی به عمل حقوقی دیگری از جانب موکل (عزل) باشد . خود به خود از بین برود ، به همین جهت نیز باید آن را در زمره موارد « انزال » وکیل یا « انفساخ » وکالت آورد .

نتیجه گیری :

در یک جمع بندی از عقد وکالت میتوان گفت که ، وکالت اگر از نظر لغوی مورد بحث قرار دهیم ، به معنی نماینده و کسی است که از طرف شخصی دیگر برای انجام اموری تعیین میشود که اثر این عقد نیابت است . بدین معنی که موکل اقدام وکیل را در مورد انجام عملی به منزله ی اقدام خود میداند . که تحقق آن عقد در وهله ی اول منوط به تراضی طرفین می باشد .

و لزوم استفاده از شخص وکیل در دعاوی این است که آیین دادرسی ما دارای مسائل دشوار و دقیقی است که احاطه و تسلط بر آن برای اشخاص غیر حقوقی و غیرحقوقدان به آسانی میسر نمی شود . لازمه ی اثبات و احقاق حق در دادگستری رعایت اصولی خاص و دارا بودن فهمی عمیق از قانون را می طلبد . و در بسیاری از موارد اگر اصول حقوقی رعایت نشود

^۹ تحریر الروضه فی شرح اللعمه ، علیرضا امینی _ سید محمد رضا آیتی ، نشر طه
^{۱۰} فقه استدلالی ، سید مهدی دادرزی ، نشر طه ، چاپ چهل و ششم ، بهار ۱۳۹۹



ممکن است شخص بی حقی در دعوا پیروز شود. و وکیل بیش از هر چیزی باید در اندیشه حفظ منافع و رعایت مصلحت موکلش باشد.

منابع و ماخذ:

۱. دوره مقدماتی حقوق مدنی، درس هایی از عقود معین، دکتر ناصر کاتوزیان، جلد دوم، انتشارات گنج دانش، چاپ سی ام - ۱۳۹۷
۲. آیین دادرسی مدنی، دوره بنیادین، دکتر عبدالله شمس، جلد نخست، انتشارات دراک، چاپ چهل و چهارم - تابستان ۱۳۹۵
۳. آیین دادرسی مدنی در نظم تطبیقی، دکتر علی فلاح، جلد اول، انتشارات دورانیشان، چاپ بیست و چهارم - بهار ۱۳۹۶
۴. تحریر الروضه فی شرح اللمعه، علیرضا امینی - سید محمد رضا آیتی، جلد اول، انتشارات طه، چاپ بیست و دوم - زمستان ۱۳۹۷
۵. فقه استدلالی، سید مهدی دادرزی - ویراسته: سید محمد صفوی، جلد اول و دوم، انتشارات طه، چاپ چهل و ششم - بهار ۱۳۹۹